

# روابط ایران و هند در دوره سلطنت حسن بیگ و یعقوب آق قویونلو

دکتر هدی سیدحسینزاده\*

## چکیده

دوره حکومت آق قویونلوها در ایران، با وجود اهمیت آن، یکی از دورانی است که کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. دستاورد این تحقیق حکایت از این دارد که با وجود موانعی چون بُعد مسافت، کوتاه بودن مدت حکومت آق قویونلوها در ایران و مسائل مختلف و کشمکش‌های داخلی و خارجی که دو سلطان نامبرده آق قویونلو با آن مواجه بودند، آنها نیز مانند سلاطین مسلمان بهمنی در دکن، خواهان ایجاد و برقراری روابط سیاسی و دیپلماتیک دوستانه با یکدیگر بوده و برای نیل به این مقصود، سفرا، نامه‌ها و هدایایی میانشان مبادله شد. در این میان نباید پیشینه روابط تجاری بازرگانان ایران و هند از طریق خلیج فارس را نیز نادیده گرفت؛ زیرا به نظر می‌رسد در این برهه زمانی، رواج و سهولت ارتباط از طریق این مسیر آبی به نسبت راه‌های زمینی، یکی از دلایل عمده ارتباط آق قویونلوها با سلاطین دکن باشد.

**کلیدواژه‌ها:** روابط خارجی، ایران، شبه‌قاره هند، حسن بیگ، یعقوب، آق قویونلو، بهمنی، دکن، خلیج فارس.

\*. استادیار گروه شبه‌قاره، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

## دورهٔ سلطان حسن بیگ

در آغاز و پیش از ورود به بحث اصلی، به نظر می‌رسد ذکر نکاتی در خصوص منابع این دوره خالی از فایده نیست. باید اذعان کرد که با وجود در دسترس بودن برخی منابع، هر دو دسته منابع ایرانی و شبه‌قاره در خصوص ارتباط سیاسی میان آق‌قویونلوها و سلاطین شبه‌قاره، به جزئیاتی بسیار اندک بسنده کرده‌اند، و به‌همین سبب، چاره‌ای جز این نماند تا به اطلاعات جسته و گریخته‌ای که در لابلای مطالب دیگر وجود داشت، اکتفا شود.

حسن بیگ که او را باید مهم‌ترین و قدرتمندترین سلطان آق‌قویونلوها دانست، با وجود مسائل و معضلات مختلفی که در حوزهٔ سیاست خارجی با همسایگان خود و به‌ویژه با عثمانی‌ها داشت، درصدد گسترش روابط خارجی با سلاطین شبه‌قاره نیز بود. به مدد گزارش‌های جوزفا باربارو که به عنوان سفیر ونیز برای اتحاد با آق‌قویونلوها در برابر عثمانی‌ها به ایران سفر کرده بود، می‌توانیم اطلاعاتی اگرچه اندک، اما ذی‌قیمتی در خصوص ارتباط میان سلاطین آق‌قویونلوها و شبه‌قاره به دست آوریم.

بر اساس مشاهدات باربارو، از زمانی که در دربار حسن بیگ حضور داشت، سفیرانی با همراهان خود از سوی پادشاه هند به حضور حسن بیگ رسیدند و هدایایی را پیشکش سلطان آق‌قویونلو کردند، اما باربارو نامی از این سفیران یا پادشاه هند نبرده است. باربارو پس از اینکه صحنهٔ تقدیم هدایا را که در میانشان حیواناتی چون ببر، شیر، فیل‌های تربیت شده، زرافه، کبوترهای مخصوص، دارکوب سبز و گربه‌هایی را که از آنها مشک درست می‌کردند، توصیف کرده است (باربارو، ص ۷۰-۷۱)، به مراسمی می‌پردازد که به مناسبت ورود این سفیران در دربار برگزار شده بود. او در این خصوص آورده:

«... آن روز، روز تعطیل بود. برای ورود سفیر هند تشریفات مهم برقرار کرده بودند. درباریان جامه‌های زریفت و ابریشمین و پشمین به رنگ‌های گوناگون در برداشتند. چهل تنی از محترم‌ترین رجال در گوشک نشسته بود. در مدخل‌های آن صد تن و در خارج از مدخل‌ها در حدود دویست تن و در میان دو دروازهٔ گوشک نزدیک به پنجاه تن و در کوچه‌های خارج، قریب بیست تن، همه آمادهٔ پذیره شدن سفیر بودند. در آن میان چهار هزار سوار نیز دیده می‌شدند. همه با نظم و ترتیب ایستاده بودند که دو سفیر هند وارد شدند. ایشان را در برابر شاه نشاندهند. سپس بیدرنگ هدایا را به پیش آوردند و از پیش

نظر شاه و همراهانش گذراندند. نخست جانورانی که شرح آنها گذشت. سپس قریب صد مرد یکی از پس دیگری آمدند و بر دست هر مرد پنج دستار بود، یعنی پنج طاقه از آن پارچه‌های بسیار اعلا- «بمبازین» - که با آن دستارهایی می‌سازند که هندیان بر سر می‌بندند. هر قطعه آن پنج یا هفت دوکات ارزش داشت. سپس شش مرد آمدند و بر دست هر کدام یک طاقه ابریشم بود. سپس نه مرد آمدند و در دست هر کدام ظرفی کوچک پر از سنگ‌های گرانبهایی بود که پس از این به‌شرح آنها خواهم پرداخت. بعد چند تن با کاسه‌ها و بشقاب‌های چینی آمدند. پس از آن چند تن با چوب‌های عود و قطعاتی بزرگ از صندل وارد شدند. بعد بیست و پنج بار دیگ‌افزار<sup>۱</sup> آوردند، در زنبه‌هایی که هر کدام را چهار مرد حمل می‌کرد. پس از آنکه این تحف و هدایا را از برابر نظر شاه گذراندند، گوشت آوردند و همه دست به‌خوردن بردند» (همو، ص ۷۱-۷۲).

از پرسش حسن‌بیگ از این سفیران مبنی بر اینکه: «آیا غیر از پادشاه ایشان پادشاه دیگری هم هست که مسلمان یعنی محمدی باشد؟» (همو، ص ۷۲)، می‌توان استنباط کرد که این سفیران از سوی سلاطین مسلمان هند بوده‌اند. باربارو در ادامه می‌افزاید که این سفیران: «... جواب دادند دو سلطان دیگر، و از آنان گذشته بقیه پادشاهان مسیحیند» (همان‌جا).

نکته در خور توجه در پاسخ باربارو این است که یا او دقیقاً متوجه سخنانی که میان سلطان آق‌قویونلو و سفیران رد و بدل شده، نشده و یا اینکه با ذهنیت خود، پاسخ داده شده از سوی سفیران را در سفرنامه‌اش آورده است؛ زیرا در این دوره سلاطین مسلمان یا رهبران هندو در نواحی مختلف و ایالات‌های مهم شبه‌قاره حکمروایی داشتند، و در منابع به هیچ سلطان مسیحی که در هند حکومت کند، اشاره‌ای نشده است. باربارو در ادامه مطلب، درباره جواهراتی می‌نویسد که در میان هدایای پادشاه هند بوده و حسن‌بیگ در فردای روز پذیرایی از هندیان، آنها را به باربارو نشان داده است. به‌گفته او، حسن‌بیگ:

«... فرمود که یک شست زرین<sup>۲</sup> که با آن کمان می‌کشند برای تماشای به‌دست من دهند. در میان شست، یاقوتی به وزن دو قیراط بود و چند قطعه الماس

---

۱. دیگ‌افزار ادویه‌ای است که در طعام می‌ریزند (امیری، حاشیه ص ۷۲).

۲. شست یا زهگیر، انگشترمانندی که از شاخ و استخوان و جز آن می‌ساختند و بر انگشت ابهام کرده در وقت کمانداری، زه کمان را بدان می‌گرفتند (فرهنگ نفیسی)؛ شست= زه‌گیر: بازای که بازآید عمر شده حافظ/ هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست (فرهنگ انوری).

گرداگرد آن نشانده بودند. هدایای دیگر عبارت بود از دو حلقه زرین با دو یاقوت به وزن چهار قیراط. شصت رشته مروارید هر دانه‌اش پنج قیراط. مرواریدها سفید بودند، اما گرد نبودند. الماسی نوک‌تیز به وزن بیست قیراط که چندان شفاف نبود، اما خوشاب بود. دو کله پرنده مرده که روی آنها با جواهر برجسته‌کاری کرده بودند. این مرغان در مقام قیاس با پرندهگان ما بسیار شگفت‌انگیز می‌نمودند. شاه پس از آنکه این جواهرات را به من نشان داد پرسید که آیا آنها را می‌پسندم یا نه، و گفت آنها را پادشاهی از آن سوی دریاها یعنی از آن سوی خلیج فارس برایش فرستاده است» (همو، ص ۷۲-۷۳).

با استناد به گفته حسن بیگ به نظر می‌رسد که در این زمان، ارتباط میان آق‌قویونلوها با سلاطین شبه‌قاره، بیشتر از اینکه از سوی مرزهای شرقی ایران باشد، از راه آبی و از طریق خلیج فارس، یعنی همان راهی که بیشتر تجار و بازرگانان هر دو طرف برای مبادله کالاهای تجاری خود استفاده می‌کردند، بوده است.

متأسفانه منابع فارسی دوره آق‌قویونلوها در ایران هیچ نشانی از ارتباط میان سلاطین شبه‌قاره با حسن بیگ ندارند، اما بر اساس منبع فارسی مهم دیگر یعنی *ریاض‌النشاء* اثر عمادالدین محمود گاوآن گیلانی ملقب به صدرجهان (۸۱۳-۸۸۶ ق)، وزیر معروف ایرانی تبار بهمنیان در شبه‌قاره، درمی‌یابیم که میان دو دربار آق‌قویونلو و بهمنیان دکن ارتباط سیاسی وجود داشته است. به نظر می‌رسد با به وزارت رسیدن محمود گاوآن ارتباط میان این دو دربار بیشتر شده، و مکاتباتی میان آنها جریان داشته است (نک: Aubin, p. 11). نامه‌ای از سال ۸۷۷ ق از محمود گاوآن در دست است که عنوان آن چنین است: «مما كتب الى السلطان الكيلاني ادام الله ايام عمره الى يوم الدين و اخبار فتح قلاع سنگسير و غيره و حالات والده الخواجه عبدالله». در این نامه، ضمن اعلام وصول خبر فتح گرجستان توسط آق‌قویونلوها، و اظهار خشنودی و مسرت از این خبر، فتوحات قلاع سنگیسر، ماچال، بندر گوا و نواحی دیگر در دکن به شاهزاده‌ای در گیلان داده شده است (نک: محمود گاوآن، ص ۱۵۷). در بخشی از این نامه آمده:

«... در تاریخ اوایل ماه رمضان قلم تیز زبان کمر بیان بر میان جان معقود داشته کیفیت صور احوال بر پیش طاق رواق مقال نگاشته گردانید- مضمونش آنکه چون از دریچه آذان به کاخ صماخ رسید که عرصه مملکت کوه دم و کوچستان در قبضه اقتدار آن شهریار جهان آمده است- نظم:

عقل از نشاط مژده به جان ناگهان  
جان نیز گفت شکر خدا را هزار بار  
کاخر دلم بآرزوی خویشتن رسید  
کانچه از خدای خواسته بودم به من رسید»  
(همو، ص ۱۵۹-۱۶۰).

او در ادامه پس از ابراز مراتب شادمانی و خرسندی از خبر این فتح، می‌افزاید:  
«... چه چهره خضوع و خلوص به‌سوز و نیاز و خشوع مخصوص است و صنوف  
دعا در مصاف صفا موصوف بصفت کانه‌م بنیان مرصوص که قوایم سریر  
حشمت آن شهریار حاتم همت چون کره ارض ثابت و راسخ باشد، و رایات  
فتح آیات آن مکرمت‌مآب مانند علم صبح و منجوق آفتاب عالی و شامخ»  
(همو، ص ۱۶۰؛ برای متن کامل نامه نک: همو، ص ۱۵۷-۱۶۵).

اطلاع با ارزش‌تر در خصوص مکاتبه میان حسن بیگ و سلطان بهمنی دکن را نیز از طریق همین اثر محمود گاوآن به‌دست می‌آوریم. در *ریاض‌الانشاء* دو نامه با دو انشای متفاوت، اما با یک مضمون مشابه آمده که حکایت از فرستادن دو سفیر از سوی سلطان بهمنی به دربار آق‌قویونلوها در ایران دارد. نامه اول با خطاب کلی «مما کتب الی بعض السلاطین خلدالله ملکه» (ص ۳۷۲-۳۷۵)، و نامه دیگر با عنوان «مما کتب من قول سلطان العراق سلطان الاعظم سلطان حسین بیگ» است (ص ۳۷۵-۳۸۰). اختلاف این دو نامه به‌جز انشای آن، نام یکی از سفیران است که در نامه اول با نام «مولنا شیخ محمد احمد»، و در نامه دوم با نام کامل «مولنا شیخ احمد خنجی» آمده است. تاریخ این دو نامه مشخص نیست، اما اوین، تألیف آنها را بین سال‌های ۸۷۸ق-۸۸۲ق دانسته است (همان‌جا). چنانچه گفته اوین را بپذیریم، باید نتیجه گرفت که این نامه یا نامه‌ها از سوی شمس‌الدین محمد شاه سوم (حکومت: ۸۶۷-۸۸۷ق)، به حسن بیگ نوشته شده است.

بر اساس نامه دوم که به‌سبب منحصر به‌فرد بودن، در ذیل می‌آید، سلطان بهمنی ضمن اظهار مراتب دوستی و ارادت خود نسبت به حسن بیگ که او را سلطان عراق و سلطان اعظم خطاب کرده، دو سفیر خود به نام‌های خواجه شمس‌الدین محمد شیروانی و مولانا شیخ محمد احمد را به‌همراه خواجه جلال‌الدین لطف‌الله ترخان<sup>۱</sup> که به دربار

---

۱. خواجه لطف‌الله ترخان همان کسی است که به دنبال ناآرامی‌های مازندران در سال ۸۹۱ق از سوی سلطان یعقوب به گیلان فرستاده شد تا با توجه به سابقه دوستی که با امیرزاده علی، حاکم این منطقه داشت، امیرزاده عبدالکریم را که به او پناه برده بود، نزد یعقوب بفرستد (خنجی اصفهانی، ص ۲۳۶).

بهمینیان رفته بود، به دربار آق‌قویونلوها فرستاده است. متن نامه چنین است:

مما كتب من قول سلطان العراق سلطان الاعظم سلطان حسين بيگ  
الحمد لله الذي جعل ارسال الرسل و افتتاح السبل على اثبات المحبة برهانا  
مبيناً و سلطانا حسينا و صير سلوك طريق الالتيام بين غزاة ملوك الاسلام  
اكمل سننا و احسن سننا، خصوصا سلوك در مسالك حسن اعتقاد و شروع در  
مشارع اخلاص و و داد آن سلطان جمشيد مكانت و مكننت، جامع شرايط و  
اركان هويت سلطنت، محي رفات فراغ اهل سنت، مشيد بنيان قرار ارباب نفل  
و فرض، ئينه جمال اقبال انا جعلناك خليفة في الارض، شهريار فغفور درايت  
بهرام سالت، كامگار فريدون جلالت بهمن اصالت، در درج قدر و مهر برج قضا،  
ناسخ صيت سلاطين ماضي بر وفق يرليغ تبليغ ما ننسخ من آية او ننسها نات  
بخير منها، لازالت المشارق و المغارب من سلسال سفيه القاضب محضرة  
الارعاء و الجوانب، و سنان رمحه و نصال سهمه في معارك الكتابب و مضامير  
المحارب محسودة لسان الشهب و ضياء الكواكب في علو قدره تعجز العقل عن  
ادارك جده و طول عمره و نفاذ امر لاينبغي لاحد من بعده- محب مخلص  
ملتاع، كه شعاع مهر اخلاص و التياعش منور بواطن سكان اصقاع و خواطر  
قطان ارباع است و سيمرغ روانش در هواي رجاي اجتماع طاير با جنحة مثنى  
و ثلاث و رباع- بيت:-

بسته دام بلا باد چو مرغ وحشی

طاير سدره اگر در طلبت طاير نيست

بدايع ادعية بي پايان كه نقاد تيز بازار عالم امكان از مشاهده خلوص عيار  
اخلاص آن كلمه شهادت در دهان دارد، و روايع اثنية منورة الجنان كه عيون  
سحاب به رويت سواد سطور كتاب و زلال مغزاي خطاب آن از تلاطم مواد  
رشك سيل باران اشك مي‌بارد، بر بال همايون فال همای صباح و جناح مامول  
النجاح طاؤس رواج مبلغ و مرسل ميدارد - اميد واثق است كه ملايك  
دبيرخانه فلک برين صورت آن سواد را بر بياض دیده حورالعین مرسوم  
گردانند و مفهوم اخلاص ملزم آنرا كروبيان ملاء اعلى در دفتر اجابت و قبول  
مرقوم سازند - شعر:-

و هذا دعاء قبل ان ابتنی به

ييشرنی روح الامين بآمين

لواي بيان شوق و ولوع بر اکتاف الفاظ و کو اهل حروف چگونه مرفوع دارد كه

کثرت سورت اشتیاق و فورت حرارت فراق نه در آن درجه و نصاب است که قوت زبان باد پیما و قدرت قلم سودا سیما قطره از بحار متلاطم و ذره از غبار متراکم آن در طی تقریر و افشا و زی تحریر و انشا تواند آورد- شعر:-

یفنی الزمان ولا یحیط بشرحه

ایحیط ما یفنی بما لا ینفذ؟

بعد از تمهید قواعد محبت و تشیید بنیان مودت بر ضمیر منیر خورشید حسام اشعه سهام، که خارق مفارق نیات خواطر اعدا و جارج جوارح عیون سراپر اهل ربا است، واضح و هویدا باد که هر مهر سپهر موافقت ازلی، که به تنویر ارادت درگاه لم یزلی روشن و منجلی گشته باشد، بی شبهه بر مقتضای الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ایتلف از عروض کسف و زوال محروس خواهد بود و دست تعرض محاق نفاق از دامن ماه وفاق آن مایوس، خصوصا که لباس موافقت ارواح بطراز قرابت اشباح مقرون باشد و سفینه سینه از نفایس لوازم اتحاد مشحون - لاجرم آفتاب عالمتاب جنین موافقت بحجاب سحاب بعد مسافت مختفی نخواهد گشت و مصباح این وداد، که از بهمن و کیقباد موضوع مشکوة فواد است، بقواصف تمادی ایام و عواصف موانع بعد مقام منطفی نخواهد شد - بیت: -

نبود قرب روان را خلل از بعد مکان

زان میان من و او بعد مکان حایل نیست

شعر: -

اما وداد ک فی الجنان فراسخ

ان کان مابین الجسم فراسخ

در این وقت صدرالاماتل و الاقران فخر الاماجد فی الزمان خواجه لطف‌الله ترخان صانه الله عن لحوق الحدثان و اوصله الی تلك الحضرة علی وفق مبتغی الجنان، که فی الحقیقت خلعت رسالتش محلی بطراز استحقاق است و هامة ذاتش مزین بعمامة حسن اخلاق، بی تکلف کواکب محبت از افق ارسال خواجه مشارالیه طالع گشت و نسیم وداد از مهلب وصول شایع و موجب ازدیاد خلوص عقیدت و مستلزم تسقیه و تمنیه نهال حسن طوبیت آمد و تارک لسان اودا بتاج مکمل ثنا محلی، و رقاب دل‌های مخلصان مزین بجواهر ولا گشته، قدوم خواجه مومی الیه بصنوف تبجیل و احترام و ضروب عواطف و اکرام مقرون آمد و مصحوب جناب مشارالیه زین الفضلا بین الانام المتصف بحسن

الاخلاص و الاهتمام خواجه شمس‌الدین شیروانی و زین‌الاشباه و الامنا، المنعوت بالاعتماد و لوازم الزکا مولنا شیخ احمد خنجی را فرستاده شد تا چمن محبت و موافقت بسحاب ارسال رسل و کمال مصادقت سرسبز گردد و غصون اصول و داد به ریاح ارتیاح وفور اتحاد مهتز، و طریق یگانگی از غبار و خاشاک بیگانگی پاک شود و ازهار گلشن موافقت محسود دراری چمن افلاک ید- زیادت برین سمند قلم تیزگام در میدان اطناب کلام نتاخت و لوای محبت و یتلاف در مصاف بسط اوصاف مرفوع نساخت - همواره قباب افلاک تسعه از صدای دعای دولت آن سلطان اقالیم سعبه مملو باد و صحایف ثنای بی انتهایش به السنه سکان سما و قطان کره غبراً متلو - (محمود گوان، ص ۳۷۸-۳۸۰).

همچنین فرمان دیگری از سلطان بهمنی در سال ۸۸۱ ق صادر شده که مضمون آن رعایت حال و احترام و حفاظت از خواجه ترخان سفیر ایران در هند است. در این فرمان، به تمامی حکام و امیران و تمامی عمال و کوتوال‌ها و مطالبان باج و سایر گماشتگان و مسؤولان ذیربط، دستور داده شده تا هر گاه خواجه لطف‌الله ترخان که در این نامه از وی با خواجه حاجی شهاب‌الدین لطف‌الله نام برده شده و همراهانش وارد حوزه تحت اختیار آنها شوند، مقدم او را گرامی داشته و از او باج و تمغا و دیگر مطالبات دیوانی طلب نکنند و تحت هیچ عنوانی متعرض او و همراهانش نشده و وظیفه نگهبانان راه‌ها این است که او را بدرقه کرده و منزل به منزل همراهی کنند (نک: نیمدهی، گ ۱۳ الف و ب، ۱۴ الف و ب).

سفارش‌ها و توجهی که در این نامه برای حفاظت و همکاری با خواجه ترخان شده، حکایت از احترام و جایگاه ویژه‌ای دارد که سلاطین بهمنی برای سفیران آق‌قویونلو قائل بودند.

### دوره سلطان یعقوب آق‌قویونلو

سلطان یعقوب که در بیشتر موارد پیرو سیاست‌های پدرش بود، در زمینه روابط با شبه‌قاره هند نیز به همان گونه عمل کرد. از قراین بر می‌آید که رابطه با شبه‌قاره در دوره این سلطان نیز تداوم یافته و در سال ۸۹۰ ق سفیری که از هند به قزوین آمده بود، قصد بازگشت به سرزمین خود را داشته است (Aubin, p. 14; Berchet, p. 151- 152).



در منشآت ادريس بدلیسی<sup>۱</sup>، دو نامه بدون تاریخ آمده که از سوی سلطان یعقوب برای سلطان دکن فرستاده شده است. یکی از این نامه‌ها در پاسخ به هیئتی است که توسط خواجه اختیارالدین فریدون (منشآت ادريس بدلیسی، به نقل از Aubin, ibid)، که بارها نام او در دربار غیاث‌الدین محمد خلجی در ماندو برده شده (منشآت حسین میدی، به نقل از همو، p. 14)، فرستاده شده است. این نامه را شیخ احمد حمزه از سوی سلطان آق‌قویونلو، برای شمس‌الدین محمد شاه سوم بهمنی برد. حامل نامه دیگر که برای «سلطان هندوستان دکن» نوشته شده بود، خواجه برهان‌الدین خلیل‌الله بود (منشآت ادريس بدلیسی و منشآت ابوالفضل دفتری به نقل از ibid).

در خصوص ارتباط با هند در این دوره، گزارشی کوتاه از خنجی در دست است که نشان می‌دهد تبادل سفراء، هدایا و پیشکش میان سلطان آق‌قویونلو و سلطان شبه‌قاره ادامه داشته است. بر اساس این گزارش در سال ۸۹۵ ق، پادشاه هند که خنجی نامش را ثبت نکرده، اما با توجه به تاریخ آن باید سلطان محمود شهاب‌الدین محمود بهمنی (حکومت: ۸۸۷-۹۲۴ ق) باشد، سفیر یا سفرایی با هدایایی با ارزش برای سلطان یعقوب فرستاده بود. خنجی در این خصوص نوشته:

«... رسل به درگاه عالم‌پناه روان ساخته و تحف و تبرکات که عقل در لطایف آن حیران و دیده بدایع آن را نگران بود، از جمله تختی از چوب خیزران و برفراز آن سایه‌بانی در غایت صنعن و لطافت به پایه سریر اعلی فرستاده» (خنجی اصفهانی، ص ۳۶۷).

از ارتباط بیشتر ایران و شبه‌قاره در دوره پادشاهی حسن‌بیگ و یعقوب، اطلاع بیشتری در دست نیست، اما به یقین در تمامی این سال‌ها همچون گذشته، روابط تجاری گسترده میان تجار ایرانی و شبه‌قاره از طریق خلیج فارس و جزیره هرمز برقرار بود و کالاهای مختلفی میان طرفین مبادله می‌شد، چنانکه باربارو، در باره هرمز در سفرنامه خود آورده:

۱. مولانا حکیم‌الدین ادريس بدلیسی (وفات: ۹۲۶ ق)، از منشیان برجسته دوره سلطنت حسن‌بیگ و یعقوب بود که پس از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل صفوی، در سال ۹۰۷ ق به دربار عثمانیان گریخت و به خدمت سلطان بایزید دوم درآمد. از آثار مشهور او هشت‌بهشت به زبان فارسی است.

«بازرگانی که از هندوستان به ایران یا از ایران به هندوستان سفر می‌کنند، غالباً در این جزیره فرود می‌آیند. حاکم جزیره سلطان صباح‌الدین نام دارد و زورقهای خود را برای صید ماهی و صدفهای مروارید به هند می‌فرستد و بسیاری از آنها را از دست می‌دهد. هنگامی که در این شهر اقامت داشتیم دو بازرگان از هندوستان با باری از مروارید و گوهر و ابریشم و ادویه فرارسیدند» (باربارو، ص ۹۵-۹۶).

گفتنی است یکی از کالاهایی که از ایران به هند صادر می‌شد، پارچه‌های ابریشمی بود که در چند شهر ایران از جمله یزد بافته می‌شد. پارچه‌های یزد به سبب کیفیت بالایی که داشت، سهم عمده‌ای را در میان کالاهای صادراتی ایران به سرزمین‌های مختلف و از جمله هند، به خود اختصاص داده بود (نک: همو، ص ۹۰). از دیگر اقلام صادراتی از ایران، ریشه‌های سرخی بود که محل رویششان شهر خوی بود و پس از انتقال به هرمز، به هند صادر می‌شد تا به‌عنوان رنگ سرخ لاک، برای مصارف مختلف به کار رود (نک: همو، ص ۴۰۶).

### نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی کلی به‌نظر می‌رسد با وجود موانعی چون بُعد مسافت، کوتاه بودن مدت حکومت آق‌قویونلوها در ایران و مسائل مختلف و کشمکش‌های داخلی و خارجی که دو سلطان نامبردهٔ آق‌قویونلو با آن مواجه بودند، در دورهٔ پادشاهی حسن‌بیگ و یعقوب، روابط سیاسی و دیپلماتیک محترمانه و دوستانه با دو سلطان بهمنی یعنی شمس‌الدین محمد شاه سوم و شهاب‌الدین محمود برقرار بوده و هر دو طرف، سفیران، نامه‌ها و هدایایی را برای یکدیگر می‌فرستادند. نکتهٔ قابل توجه در این میان این است که پیشینهٔ فعالیت‌های تجاری بازرگانان ایرانی و هندی از طریق خلیج فارس، و تداوم آن در این برههٔ تاریخی که تسهیلات سفر بین ایران و شبه‌قارهٔ هند را فراهم می‌آورده، نقش مهمی در ارتباط آق‌قویونلوها با سلاطین دکن داشته است، و با توجه به قرائن، به‌نظر می‌رسد سفیران ایرانی و هندی نیز از همین طریق میان دو دربار رفت و آمد می‌کردند.

## منابع

امیری، منوچهر، حاشیه بر سفرنامه ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۸۱.

باربارو، جوزفا، سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۸۱.  
خنجی اصفهانی، فضل‌الله روزبهان، تاریخ عالم‌آرای امینی، به کوشش محمداکبر عشیق، انتشارات میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۲.

محمود گاو، عمادالدین، ریاض‌الانشاء، به تصحیح و تحشی شیخ چاند بن حسین - بی - لت و به اهتمام غلام یزدانی، دارالطبع سرکار عالی، حیدرآباد دکن، ۱۹۴۸ م.

نیمدهی، عبدالکریم بن محمد، کنزالمعانی، نسخه خطی ش ۸۸۴، کتابخانه سلیمانیه استانبول.

Aubin, Jean. " Les Relations Diplomatiques entre Les Aq- qoyunlu et Les Bahmanides", *Iran and Islam*, ed: C. E. Bosworth, Edinburgh University Press, Edinburgh, 1971.

Berchet. G. La Repubblica di Venezia e La Persia , Turin: no place, 1865.





پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی